

رنج از دیدگاه مولانا با نگاهی به مسئله شر

حسین محمودی*
اصغر دادبه**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۳
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۹/۱۱

چکیده

رنج، از سویی مسئله‌ای وجودی است که هر انسانی را به تأمل درباره چرایی می‌کشاند و از سوی دیگر، مسئله‌ای کلامی - فلسفی است که عدل الهی و یا حتی وجود خدا را به چالش می‌کشد. بدین جهت متفکران دینی به موضوع چستی رنج، انواع رنج، علل آن و آثار و نتایج آن پرداخته‌اند. در این تحقیق نشان خواهیم داد که مولانا، در باب رنج‌ها به نوعی نعل وازگونه معتقد است؛ در پس قهرهای ظاهری، لطف حقیقی می‌بیند و پشت لطف‌های ظاهری، رنج‌های حقیقی را بازمی‌شناسد. او، رنج حقیقی بنیادی را همان فراق از معشوق ازلی می‌داند که غفلت از این رنج، به رنج‌های دیگری خواهد انجامید که از آن‌ها با عنوان رنج‌های حقیقی ثانوی یاد کرده‌ایم. دیگر سخنی‌های زندگی را که مصداق همان لطف‌های رنج‌نما هستند، رنج‌های مجازی می‌نامیم و نتایج مرتب بر هر کدام از این رنج‌ها را از نگاه مولانا بررسی خواهیم کرد. در پایان خواهیم دید که مولانا، بهترین واکنش انسان به درد و رنج‌های زندگی را نگاه ایمانی دانسته که به یاری آن و بصیرتی که به مؤمنان می‌بخشد، می‌توان رنج‌ها را معنادار و در نتیجه قابل تحمل کرد. به نظر مولانا، تنها از طریق آگاهی از رنج حقیقی است که می‌توان راه ایمان را پیمود. در این مسیر، رنج‌های دنیوی حذف یا انکار نمی‌شوند؛ بلکه معنادار می‌شوند و تحمل آن‌ها بر مؤمن عاشق امکان‌پذیر و چه بسا حلاوت‌آمیز می‌گردد. از نظر مولانا، ایمان عاشقانه بهترین پاسخ به رنج‌های زندگی است.

واژگان کلیدی

رنج، مسئله شر، ایمان، مولانا

* دانش‌آموخته دکتری فلسفه دین و کلام جدید، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات تهران (نویسنده مسئول)
** عضو هیأت علمی بنیاد دائرة المعارف بزرگ اسلامی

Mahmoudi.andishe@gmail.com

Adaadbeh@yahoo.com

مقدمه

وجوه رنج‌بار زندگی، ذهن هر انسانی را به خود مشغول می‌کند. چرایی وجود این رنج‌ها، همواره مورد سؤال بشر بوده و برای آن پاسخ‌هایی بیان کرده است؛ به ویژه در نگاه دینی که با پذیرش خدای خیرخواه و عادل، این مسئله ابعاد وسیع‌تری می‌یابد و به مسئله‌ای کلامی تبدیل می‌شود، که از متکلمان و عارفان گرفته تا فیلسوفان متدین با آن مواجه می‌شوند. در این زمینه، مقاله‌هایی به زبان فارسی نگارش یافته؛ مانند «تئودیسۀ پرورش روح جان‌هیک» (علی‌زمانی و خلیلی، ۱۳۹۰)، که موضوع را از نگاه یک فیلسوف مسیحی نگریسته است، و یا «رنج از نگاه مولانا» (شهبازی، ۱۳۸۶)، که در این نوشته نیز از آن بهره‌های فراوان برده‌ایم. در مبحث رنج باید به این پرسش‌ها پاسخ داد که ماهیت رنج چیست و انواع آن کدام‌اند؟ چه عللی موجب پیدایی رنج‌ها می‌شوند؟ چه آثار و نتایج منفی یا مثبتی بر رنج‌های بشری مترتب است؟ و در نهایت، چه توصیه‌های اخلاقی‌ای در مواجهه با انواع رنج می‌توان مطرح کرد؟ (ملکیان، ۱۳۸۸، صص ۳۳-۳۴).

ادیان، معمولاً به دو طریق به مسئله رنج پاسخ می‌دهند: (۱) تلاش برای طبیعی دیدن وجود رنج در زندگی و جهان‌شمول دانستن آن؛ (۲) نشان دادن راه‌های غلبه بر رنج یا اعتلا بخشیدن به آن از طریق ایمان، زهد، یا تغییر دیدگاه (Eleade, 1987, Vol.14, p.99). در «قرآن کریم»، از رنج با اصطلاحات «کَبَد» و «عُسْر» یاد شده؛ و به داستان رنج‌های ایوب پیامبر(ع) نیز اشاراتی رفته است، که البته در احادیث امامان شیعه و نیز تفاسیر مفسران، این موضوع با تفصیل بیشتری بیان شده، که شباهت بسیار زیادی دارد با آنچه در «عهد عتیق» آمده است (نک: محمدی ری‌شهری، ۱۳۷۷، ج ۱۲، صص ۵۹۲۰-۵۹۲۷؛ هاشمی‌نژاد، ۱۳۸۶).

در سنت فلسفی جهان اسلام، مسئله رنج همواره مورد بحث بوده است. متکلمان و فیلسوفان، لذت و الم را از دو دیدگاه بررسی کرده و دو نظریه ابراز داشته‌اند: نظریه وجودی؛ و نظریه عدمی. در نظریه وجودی، لذت و الم، هر دو پدیده‌ای وجودی به شمار می‌روند، که این نظریه مقبول تمام متکلمان و فلاسفه، به جز محمد زکریای رازی و پیروان وی، بوده است (دادبه، بی‌تا، ص ۱۷۴). صوفیان و عارفان و از جمله مولانا نیز به بحث رنج و به ویژه، به منشأ و نیز نتایج آن، توجه بسیار داشته‌اند.^۱

۱. رنج از نگاه مولانا

مولانا، هم به بحث خاستگاه درد و رنج پرداخته؛ و هم سخن از رنج‌های حقیقی و غیر حقیقی گفته است. از منظر مولانا، برای انسان مؤمن تنها یک رنج حقیقی وجود دارد؛ رنج فراق از معشوق ازلی. شاید بتوان سخن اصلی مولانا را حول محور پاسخ به این پرسش حیاتی خلاصه کرد که چگونه می‌توان بر رنج حقیقی، که همانا فراق از محبوب و دوری از وطن است، غلبه یافت؟

۱-۱. روش‌شناسی مولانا در بحث رنج

نگاه مولانا در خصوص رنج این است که ما در زندگی این جهانی، با نوعی «نعل باژگونه» مواجه هستیم. لذا همواره در تشخیص و داوری، اسیر سایه‌ها می‌شویم و نمی‌توانیم رنج را از لطف به‌درستی بازشناسیم. چه بسا آنچه را که ما رنج می‌دانیم، لطفی باشد رنج‌نما، و یا بالعکس؛ آنچه را نعمت و لذت می‌شناسیم، رنج حقیقی باشد. به همین جهت، در تقسیم‌بندی انواع رنج، از همین نگاه مولانا پیروی خواهیم کرد.

«نعل بینی باژگونه در جهان تخته بندان را لقب گشته شهان»

(م. ۵، ۴۱۵)

لطف حق را همه کس داند و قهر حق را همه کس داند و همه از قهر حق گریزان‌اند و به لطف حق در آویزان. اما حق تعالی قهرها را در لطف پنهان کرد و لطف‌ها را در قهر پنهان کرد. نعل باژگونه و تلبیس و مکرالله بود تا اهل تمیز و بنظر بنور الله از حالی بینان جدا شوند که «لیلوکم اَیکم أحسن عملاً» (مولوی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۷۲۸). بنابراین هر کسی که به این موضوع آگاهی داشته باشد، به حقیقت لطف نهفته در قهر و راحت نهفته در رنج (لطف‌های قهرنما) و نیز حقیقت قهر نهفته در لطف (قهرهای لطف‌نما) وقوف خواهد داشت.

«قهر را از لطف داند هر کسی خواه دانا، خواه نادان، یا خسی
لیک لطفی قهر در، پنهان شده یا که قهری در دل لطف آمده
کم کسی داند مگر ربّانی کش بود در دل محکّ جانی»

(م. ۳، ۱۵۰۶-۱۵۰۸)

۲-۱. ماهیت رنج

به نظر مولانا، تمامی انواع رنج دو ویژگی مشترک دارند: یکم این که رنج‌ها برای افراد مختلف، متفاوت هستند؛ و دوم این که رنج مقوله‌ای انفسی است.

«چنین به نظر می‌رسد که امور متفاوت، برای افراد متفاوت، به یکسان مایه رنج یا لذت، غم و یا شادی نمی‌گردند؛ ای بسا تجربه‌های یکسان که احساسات متفاوتی را در افراد متفاوت برمی‌انگیزانند.» (کریمی، ۱۳۸۴، ص ۹۱)

«آن یکی در مرغزار و جوی آب و آن یکی پهلوی او اندر عذاب
او عجب مانده که ذوق این ز چیست و آن عجب مانده که این در حبس کیست»
(م. ۳، ۳۰۵۱-۳۰۵۲)

رنج‌زایی یا راحت‌زایی پدیده‌ها ناشی از نسبی است که با ما برقرار می‌کنند؛ و گر نه از آن جهت که هستند، نمی‌توان رنج‌زایی و راحت‌زایی را به ذاتشان نسبت داد و آن‌ها را فی‌نفسه منشأ رنج یا راحتی دانست.

«هست باران، از پی پروردگی هست باران، از پی پژمردگی
نفع باران بهاران، بوالعجب باغ را باران پاییزی چو تب
آن بهاری، نازپروردش کند وین خزان، ناخوش و زردش کند
همچنین سرما و باد و آفتاب بر تفاوت دان و سررشته بیاب»
(م. ۱، ۲۰۳۷-۲۰۴۰)

دیگر این که «خوشی و رنج، اساساً از امور انفسی‌اند؛ یعنی موجودیت‌شان بسته به مدرکیت‌شان است و تا زمانی که به ادراک نرسیده باشند، وجود نخواهند داشت» (کریمی، ۱۳۸۴، ص ۹۲).

«راه لذت از درون دان نه از برون ابلهی دان جستن قصر و حصون
آن یکی در کنج مسجد مست و شاد و آن دگر در باغ ترش و بی‌مراد»
(م. ۶، ۲۰ - ۳۴۱۹)

۳-۱. انواع رنج

در اینجا، بر اساس روش‌شناسی خاص مولانا در مبحث رنج، رنج را به «حقیقی» و «مجازی» تقسیم می‌کنیم.

رنج حقیقی: تنها رنج حقیقی عالم «جدایی» و دوری از معشوق ازلی است. رنج بنیادین همانا دور افتادن از نیستان وجود و از اصل خویش است که اصل همه رنج‌هاست. طبیعتاً هر آنچه ما را از این رنج حقیقی غافل نگاه دارد، یا به این جدایی دامن بزند، و یا مانع وصال معشوق شود، آن نیز در شمار رنجی حقیقی است اما به نحوی ثانوی. از این رو می‌توان رنج‌های حقیقی را بر دو نوع فرعی تقسیم کرد. قسم اول «رنج بنیادین» است که درد مشترک همه انسان‌هاست، و حقیقی‌ترین نوع رنج است. این رنج را می‌توان «رنج هستی‌شناختی» نیز نامید؛ چرا که قابل اطلاق بر همه انسان‌ها و بلکه تمامی اجزای هستی است. مطلوب آن است که بدین رنج آگاه باشیم و در جهت تبدیل این بُعد به قُرب بکوشیم.

«بهر هر محنت چو خود را می‌کشند اصل محنت‌هاست این، چو نش کشند؟»

(م. ۵، ۳۵۴۱)

هیچ دردی سخت‌تر از درد فراق خداوند نیست؛ و این درد، هیچ درمانی جز دیدار او ندارد.

«تلخ تر از فرقت تو، هیچ نیست بی پناهت غیر پیچاپیچ نیست»

(م. ۱، ۳۹۰۲)

نالۀ نی - که مولانا مثنوی را با آن آغاز کرده و شاید بتوان گفت که این ابیات آغازین، چکیده کل سخن مولانا در «مثنوی» است - حکایت از رنج جدایی است.

«این نوحه‌گر بی‌زبان، البته حق دارد که با این تلخی از غربت خویش شکایت کند؛ چون از وقتی وی از عالم وحدت که نیستان اوست دور مانده است، هر جا هست در دنیای کثرات خود را غریبه می‌یابد. ... در واقع، این آتش که در نوای پرسوز نی زبانه می‌زند، نزد مولانا قصه دردها و جدایی‌هاست.»

(زرین کوب، ۱۳۸۲، صص ۳۰-۳۱)

رنج‌های حقیقی قسم دوم، «رنج‌های ثانوی» هستند؛ یعنی از این جهت رنج به شمار می‌روند که به آن رنج حقیقی بنیادین دامن می‌زنند و گرنه در ذات خود، رنج محسوب نمی‌شوند. از آن جهت که این رنج‌ها اختیاری هستند، در محدوده خیر و شر واقع شده و احکام اخلاقی بر آن‌ها جاری است. لذا می‌توان این قسم را «رنج‌های اخلاقی» نیز نامید. برخی از این رنج‌ها، گاهی به خاطر غفلت آدمیان، در لباس لذت

ظاهر می‌شوند، و لذا گاه از این رنج‌ها با عنوان «رنج‌های لذت‌نما» یاد می‌شود؛ زیرا گاه آنچه ما لذت می‌پنداریم و در پی آن هستیم، لذتی مجازی بیش نیست که اگر بر اثر معرفت، چشمی بصیر یابیم، به حقیقت رنج‌خیز آن آگاه خواهیم شد.

رنج مجازی (لطف رنج‌نما): آنچه در عرف عام معمولاً به رنج شناخته می‌شود، از نگاه مولانا حقیقتاً رنج نیست و در حقیقت، لطفی است در لباس رنج پنهان شده؛ چرا که به رفع آن رنج حقیقی - یعنی جدایی از خداوند - یاری می‌رساند؛ به این نحو که یا ما را از غفلت رهانده و نسبت به آن رنج حقیقی آگاه می‌کند؛ و یا روح را جلا داده، موجب تهذیب و قربت یافتن به آن معشوق یگانه می‌شود. پس این‌ها به ظاهر رنج‌اند و به باطن لطف و نعمت. بنابراین بر همه آن‌ها آثاری نیکو مترتب است که این شرّ قلیل را همواره به خیر کثیر منتهی می‌گرداند و دیده باصران، توان شناخت این مسئله را داراست. مواردی نظیر جفای معشوق، بیماری - که بیداری در پی دارد و هشدار مرگ می‌دهد تا بدین جهان دل‌خوش نباشیم - و نظیر آن، همه و همه از موارد ابتلا و امتحان الهی به شمار می‌روند که مایه تطهیرمان هستند. بر همین نهج، «لذت حقیقی» نیز نه تمتع و بهره‌مندی، که خویشتن‌داری در برابر متامع دنیوی است.^۲

۴-۱. علت‌های رنج

در بحث علل رنج نیز باید پیرو دسته‌بندی فوق، میان علل رنج‌های حقیقی (بنیادین و ثانوی) و علل رنج‌های مجازی تمایز قائل شویم؛ زیرا خاستگاه هر کدام از این رنج‌ها متفاوت است.

علت حقیقی بنیادین: رنج فراق از معشوق ازلی، حقیقی‌ترین رنج است که در تقسیم‌بندی پیشین، از آن با عنوان «رنج بنیادین» یا هستی‌شناختی یاد کردیم. زمانی بوده است که انسان در بهشت - باغ عدن - و در جوار خداوند به سر می‌برده است؛ اما این وضع دیری نپاییده و انسان از بهشت رانده شده و از محبوب حقیقی خویش مهجور مانده است. در متون ادیان ابراهیمی، آنچه منجر به «هبوط» و دوری انسان از پروردگار خویش شده و سبب بروز این رنج بنیادین گردیده، «گناه» خوانده شده است؛ گناهی که بیان آن در کتاب مقدس و «قرآن مجید» آمده است.

علل رنج‌های ثانوی: خاستگاه این رنج‌ها - که می‌توان با عنوان «رنج‌های اخلاقی» نیز از آن‌ها یاد کرد - خود انسان است. انسانی که به خاطر غفلت، خواستن و داشتن، به بدفعی می‌رسد و موجب بروز رنج‌های بسیار دیگری نیز می‌شود. در ذیل به احصای برخی از این رنج‌ها از نگاه مولانا خواهیم پرداخت.

۱- غفلت و نادانی: یا به تعبیر دیگری، «مستی از هستی».

«به تعبیر مولوی، بودن انسان در این جهان فی‌نفسه مستی‌آور است. مستی خود رنج‌آور و متضمن درد است و فردی از افراد بشر، از دایره مستی بیرون نیست و تنها کسی می‌تواند از درد و رنج خود بکاهد که از مستی خود بکاهد. مهم‌ترین بلایی که از مستی برمی‌خیزد، «غفلت از واقعیت» است. مستی ملازم بی‌توجهی به واقعیات محیطی است که انسان، جزئی از آن است. در پی مستی و با غفلت و نادیده گرفتن واقعیات زندگی پیرامون خود، درد و رنج‌های بسیاری گریبان انسان را می‌گیرد.» (ملکیان، ۱۳۸۸، ص ۴۴)

«مست آن باشد که آن بیند که نیست زر نماید آنچه مس و آهنی ست»
(م. ۴، ۳۶۱۴)

این جهل و مستی از هستی، خود منشأ تمامی رنج‌های دیگر است.
«به تعبیر مولوی، اگر انسان به چیزی که هست، پشت کند و به آنچه نیست، روی آورد، قطعاً دچار درد و رنج خواهد شد. به بیان دیگر، انسانی که در شناخت جهان و در دگرگون کردن جهان، یعنی در علم به جهان و عمل برای دگرگونی جهان، دچار غفلت و تغافل شود، به سه نوع درد و رنج مبتلا خواهد شد.» (ملکیان، ۱۳۸۸، ص ۴۵)

۲- خودپرستی و خودخواهی: غفلت، به خودخواهی و خودپرستی منجر می‌شود که امّ الرذایل است و خاستگاه اصلی تمامی رنج‌های بعدی محسوب می‌شود.

«نردبان خلق این ما و منی ست عاقبت زین نردبان افتادنی ست
هر که بالاتر رود ابله ترست کاستخوان او بتر خواهد شکست»
(م. ۴، ۲۷۶۲-۲۷۶۳)

۳- ادعای الوهیت: انسان خودپرست، در حقیقت به جایگاه الوهیت تعرض کرده، و این کنایه از آن هنگامی است که انسان بخواهد شبیه خدا شود و خدایی کند.

«هست الوهیت ردای ذوالجلال هر که در پوشد بر او گردد وبال
تاج از آن اوست زان ما کمر وای او کز حدّ خود دارد گذر»

(م. ۵، ۵۳۳-۵۳۴)

۴- تعلق خاطر، یا خلط داشته‌ها و بوده‌ها: سومین رنج برآمده از مستی هستی، خلط داشته‌ها و بوده‌هاست و نیز وجود خود را در خواستن و داشتن غرق کردن.

«انسان، داشته‌های خود را با بوده‌هایش خلط می‌کند. یک سلسله از امور جزء بررسته‌های وجود انسان، و گروهی دیگر جزء بررسته‌های وجود انسان هستند. یعنی انسان چیزهایی همچون همسر، فرزند، خانه و ... را به خود می‌بندد و این داشته‌ها را با بوده‌ها خلط می‌کند. این امر باعث می‌شود که انسان، از فاصله عظیم بین داشته‌ها و بوده‌ها غفلت کند و داشته‌ها را همان بوده‌ها و بوده‌ها را همان داشته‌ها انگارد و به بهره و نصیب خود از موجودات قانع نباشد. در واقع، کسی که داشته‌ها را با بوده‌ها خلط می‌کند، از قانون عالم طبیعت مبنی بر این‌که جهان و آنچه در آن است پایدار نیست، بی‌خبر است.»

(ملکیان، ۱۳۸۸، صص ۴۷-۴۸)

البته باید توجه داشت که داشتن‌ها و خواستن‌ها فی‌نفسه بد نیستند؛ بلکه تعلق خاطر یافتن به آن‌ها و هویت خود را به آن‌ها بر بستن و بر بسته دیدن است که خطاست.

«چيست دنیا از خدا غافل شدن نی قماش و نقده و میزان و زن
مال را کز بهر دین باشی حمول نعم مال صالح خواندش رسول
آب در کشتی هلاک کشتی است آب اندر زیر کشتی پستی است»

(م. ۱، ۹۸۶-۹۸۸)

۵- بدفعلی: «مستی از هستی» و شقوق سه‌گانه آن (یعنی ادعای الوهیت، خودپرستی، و خلط داشته‌ها و بوده‌ها) از سویی مایه غم و درد و از سوی دیگر موجب بدفعلی (گناه) هستند. بدفعلی هم می‌تواند به نوبه خود، عامل رنج - اعم از درونی و بیرونی - باشد (کریمی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۱).

«رنج را باشد سبب بد کردنی بد ز فعل خود شناس از بخت نی
آن نظر در بخت چشم احول کند کلب را کهدانی و کاهل کند»

(م. ۶، ۴۲۸-۴۲۹)

۶- دلستن به دنیا: خوشی‌ها و لذت‌های دنیایی که از نگاه مردم عادی، لذت واقعی هستند، در واقع رنجی هستند لباس لذت پوشیده؛ به تعبیر دیگر، نعل بازگونه‌ای برای فریب انسان‌هاست. همه این خوشی‌ها، به نوعی به رنج می‌انجامند و هیچ کدام فرجام خیری ندارند.

«روزی کسی از غمناکی خود نالید، مولانا گفت: همه دلتنگی دنیا از دل‌نهادگی این عالم است؛ هر دمی که آزاد باشی از این جهان و خود را غریب دانی و در هر رنگی که بنگری و هر مزه‌ای که بچشی دانی که با او نمائی و جای دیگر می‌روی، دلتنگ نباشی.» (افلاکی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۰۱)

۷- طمع، حرص و آزمندی: انسان حریص هیچ‌گاه نمی‌تواند از آنچه دارد لذت ببرد و همواره در رنج خواسته‌هایی که هنوز به دست نیاورده به سر می‌برد. از این رو، هیچ‌گاه سیری نمی‌پذیرد و در رنجی دائمی به سر می‌برد. مولانا چنین شخصی را به داشتن بیماری استقساء تشبیه کرده که در نهایت، به هلاکت فرد می‌انجامد.

«هین ز حرص خویش میزان را مهل آز و حرص آمد تو را خصم مضل»

(م. ۵، ۱۴۰۱)

«گر چه شرمین بود، شرمش حرص برد حرص از درهاست نه چیزی است خرد»

(م. ۵، ۱۲۰)

۸- حسد: انسان حسود، به جای خرسندی به داشته‌های خویش، ناخرسند و رنجور از داشته‌های دیگران است. بنابراین حسودان نیز از لذت بی بهره‌اند و همواره در رنج به سر می‌برند.

«پادشاهان بین که لشکر می‌کشند از حسد، خویشان خود را می‌کشند

عاشقان لعبتان پر قدر کرده قصد خون و جان همدگر»

(م. ۵، ۱۲۰۲-۱۲۰۳)

۹- تقلید کورکورانه: از جمله مواردی که به ناکامی و رنج می‌انجامد، تقلید کورکورانه است. داستان «فروختن صوفیان بهیمه مسافر را جهت سماع» جهت اشاره به آفت تقلید بیان شده است. مردی به خانقاهی می‌رسد و خر خود را به شخصی می‌سپارد و وارد خانقاه می‌شود، صوفیان در خر وی طمع می‌کنند و قصد می‌کنند که خر او را بفروشند و غذایی تهیه کرده بخورند. از این رو، از شادی شروع به سماع می‌کنند و دم «خر برفت و خر برفت» می‌گیرند. صاحب خر نیز به ذوق درآمده با ایشان هم‌آواز می‌شود. فرد امانت‌دار هم که گمان می‌کند وی به فروش خرش راضی است، خر را به صوفیان می‌سپارد و ایشان قصد خویش را به انجام می‌رسانند. پس از پایان مراسم که شخص سراغ خرش را می‌گیرد، پاسخ می‌شنود که خودت به فروش آن راضی بودی و از شادی به سماع درآمده بودی. و او می‌گوید: معنی آنچه را می‌گفتم نمی‌دانستم و از سر تقلید، هر آنچه دیگران می‌گفتند، صرفاً تکرار می‌کردم. نتیجه‌ای که مولانا می‌گیرد این است که بسیاری از مردم، طوطی‌وار تقلید می‌کنند؛ بدون آن‌که از معنای آنچه بر زبان می‌رانند و نیز از نتایجش آگاه باشند. حتی ایمان هم اگر از سر تقلید باشد، خطر خیز است.

«مر مرا تقلیدشان بر باد داد که دو صد لعنت بر آن تقلید باد

خاصه تقلید چنین بی حاصلان خشم ابراهیم با بر آفلان»

(م. ۲، ۵۶۵-۵۶۶)

«زان که آن تقلید صوفی از طمع عقل او بر بست از نور و لمع»

(م. ۲، ۵۷۲)

علت رنج‌های مجازی: علت این رنج‌ها خداوند است که از سر لطف خود و به منظور تطهیر ما، این رنج‌ها را موجب می‌شود. رنج‌های مجازی، در حقیقت لطف خفی خداوند هستند. مولانا برای شرح این مطلب از تمثیل‌هایی استفاده کرده است؛ مانند مادری که رنج نیش حجامت‌گر را بر فرزندش روا می‌دارد و این، نه از بی‌مهری، بلکه از سر مهر است؛ زیرا این رنج را لازمه سلامت فرزندش می‌داند. خدا نیز به وسیله سختی‌ها و رنج‌ها، جان آدمی را اعتلا می‌بخشد.

«گر ندیدی سود او در قهر او کی شدی آن لطف مُطلق قهرجو
بچه می لرزد از آن نیشِ حجام مادر مشفق در آن دم شادکام
نیم جان بستاند و صد جان دهد آنچ در و همت نیاید آن دهد»

(م. ۱، ۲۴۳-۳۴۵)

و یا مانند پدر یا معلمی که کودکی را تنبیه می‌کند؛ اما این کار نیز نه به سبب نفرت، که از سر مهر است؛ زیرا این تنبیه را لازمه تربیت کودک می‌داند. خداوند نیز همچون پدر دل‌سوز و معلمی است که برای پرورش روح انسان، از رنج‌های مجازی بهره می‌گیرد. این رنج‌ها، در حقیقت موهبت خداوندی هستند.

«گر طبانجه می‌زنم من بر یتیم ور دهد حلوا بدستش آن حلیم
این طبانجه خوشتر از حلوی او ور شود غره بحلوا وای او
بر نفیر تو جگر می‌سوزدم لیک حق لطفی همی آموزدم
لطف مخفی در میان قهرها در حدت پنهان عقیق بی‌بها»

(م. ۵، ۱۶۶۲-۱۶۶۵)

۱-۵. آثار و نتایج رنج

آثار و نتایج رنج حقیقی بنیادین: فراق از خداوند است که مایه اضطراب، پریشانی و بی‌قراری ما انسان‌هاست. اگر به سبب حقیقی این رنج آگاه باشیم و درمان حقیقی آن را - که عشق و ایمان است - بیابیم، موجب رفع تمامی این پریشانی‌ها خواهد شد. اما اگر با غفلت از رنج بنیادین، گرفتار رنج‌های ثانوی شویم و به جای در طلب معشوق حقیقی بودن، در پی معشوق‌های ناپایدار دنیوی باشیم، این رنج‌ها عمیق‌تر و جانکاه‌تر می‌شوند. خوشا بی‌قراری در هوای دوست که موجب قرار ما از رنج‌های ثانوی می‌شود.

آثار و نتایج رنج‌های حقیقی ثانوی: دیدیم که غفلت از رنج بنیادین موجب خودپرستی و مستی از هستی می‌گردد و این نیز موجب تعلق خاطر و خلط داشته‌ها و بوده‌ها و سپس آزمندی و حرص و آرزواندیشی می‌شود. افزایش این رذایل نتیجه‌ای جز افسردگی و پریشانی بیشتر، تباهی، دشمنی و در نهایت، غم و اندوه بیشتر و جانکاه‌تر نخواهد داشت.

هنگامی که انسان از رنج حقیقی غافل شود، به دنیا آلوده می‌شود و همین آلودگی است که آبخور رنج‌های دیگر او می‌شود.

«روح لطیف علوی و نورانی در اثر انس و آویزش جسمانی، رنگ و بوی قوای حیوانی و جسمانی به خود می‌گیرد و شهوات بهیمی و سبعی در او اثر می‌نهد و روز به روز علاقه او به جسم و مادیان افزون‌تر می‌گردد و آرایش‌های فریبای جهان فرودین، پر و بال مرغ گردونی روح را می‌بندد و او را زمین‌گیر می‌کند؛ چندان‌که در حیات این جهانی، احساس دل‌گیری و رنج می‌کند و سبب اصلی این همه رنج و قبض، همانا دور افتادن از نیستان روحانی است.»

(همایی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۲۹)

گاهی دامنه این رنج‌ها محدود به خود فرد باقی نمی‌ماند و بی‌اخلاقی‌های او موجب رنج دیگر هم‌نوعان نیز می‌شود.

«خلق، رنجور دق و بیچاره‌اند وز خداع دیو، سیلی باره‌اند
جمله در ایذای بی‌جرمان، حریص در قفای همدگر، جویان نقیص»

(م. ۶، ۱۳۳۷-۱۳۳۸)

دست یافتن دنیاطلبان به مرادشان، آغازگاه رنجی دیگر خواهد بود؛ زیرا رنج «خواستن» برای داشتن، اکنون به رنج «اضطراب» برای حفظ داشته‌ها تبدیل می‌شود. آن کس که چیزی ندارد، از ترس و رنج از دست دادن بی‌خبر است؛ اما هر چه میزان داشته‌ها بیشتر باشد، اضطراب محافظت از آن نیز بیشتر می‌شود.

«مرد دنیا، مفلس است و ترسناک هیچ او را نیست از دزدانش، باک
او برهنه آمد و عریان رود وز غم دزدش جگر خون می‌شود»

(م. ۳، ۲۶۳۲-۲۶۳۳)

«محتشم چون عاریت را ملک دید پس بر آن مال دروغین می‌طپید»

(م. ۳، ۲۶۳۹)

آثار و نتایج رنج‌های مجازی: رنج‌های مجازی - که پیشتر با عنوان «لطف‌های رنج‌نما» نیز به آن‌ها اشاره کردیم - رنج‌هایی هستند که حکمت خداوندی آن‌ها را مایه تطهیر، رشد، پالایش، بیداری، شکوفایی، کمال، رفع ملالت و پرورش انسان قرار می‌دهد.

«در بلا هم می‌چشم لذات او مات اویم مات اویم مات او»
(م. ۲، ۲۶۵۱)
درد حقیقی داشتن، از پادشاهی بر جهان بهتر است؛ چون موجب رو کردن به سوی خداوند و در نتیجه، شکوفایی و کمال انسان می‌گردد.

«درد آمد بهتر از ملک جهان تا بخوانی مر خدا را در نهران
خواندن بی درد از افسردگی ست خواندن با درد از دلبردگی ست
آن کشیدن زیر لب آواز را یاد کردن مبدأ و آغاز را
آن شده آواز صافی و حزین ای خدا! و ای مستغاث! و ای معین!»
(م. ۳، ۲۰۳-۲۰۶)

مولانا، آثار و نتایج نیکویی بر رنج‌های مجازی مرتب می‌داند، که ذیلاً به احصای آن‌ها می‌پردازیم.^۳

۱- رنج، طلب را در انسان بیدار می‌کند و محرک انسان برای جستن کمال است؛ خواه از این «کمال» تلقی دنیوی داشته باشیم و خواه معنوی. البته در نهایت ما را به درد حقیقی و کمال حقیقی رهنمون خواهد شد. درد تشنگی است که ما را جویای آب می‌کند؛ مادامی که ما احساس درد نداشته باشیم، در پی درمان نخواهیم رفت.

«جوع خود سلان دارو هاست هین جوع در جان نه چنین خوارش مبین
جمله ناخوش از مجاعت خوش شدست جمله خوش‌ها بی‌مجاعت‌ها ر دست»
(م. ۵، ۲۸۳۲-۲۸۳۳)

درد است که آدمی را رهبر است در هر کاری که هست. تا او را درد آن کار و هوس و عشق آن کار در درون نخیزد، او قصد آن کار نکند و آن کار، بی‌درد او را میسر نشود؛ خواه دنیا، خواه آخرت، خواه بازرگانی، خواه پادشاهی، خواه علم، خواه نجوم و غیره. تا مریم را درد زه پیدا نشد، قصد آن درخت بخت نکرد که «فأجاءها المخاص» إلى جذع النَّخْلَه» (مریم/۲۳). او را آن درد به درخت آورد و درخت خشک میوه‌دار شد. تن همچون مریم است و هر یکی عیسی داریم. اگر ما را درد پیدا شود، عیسی ما بزاید؛ و اگر درد نباشد، عیسی هم از آن راه نهانی که آمد، باز به اصل خود پیوندد، اَلَّا ما محروم مانیم از وی بهره (مولوی، ۱۳۷۸، صص ۱۷-۱۸).

۲- رنج موجب دل‌کندن از فریب‌های دنیوی و در نتیجه، مایهٔ تطهیر و زنگارزدایی از دل آدمی است. مولانا، در شرح این موضوع، حکایت واعظی را بیان می‌کند که همیشه به دعای ظالمان می‌پرداخت؛ و در پاسخ به اعجاب دیگران می‌گفت: ایشان همیشه بهترین لطف را در حق من کرده‌اند؛ چرا که هر گاه حب دنیا در دلم جای گرفت و روی به دنیا کردم، از ایشان زخم خوردم و به نافرجامی دنیاطلبی متنبه شدم و حب دنیا از دلم بیرون رفت، تا حب خداوند بازگردد.

«نعمتی که آدمی را به سوی خدا برد، بسیار بهتر از نعمتی است که او را از درگاه حق براند. در واقع، دشمنان انسان داروی دردهای اویند و برای او، حکم کیمیا را دارند؛ حال آن‌که دوستان، با مهربانی‌های خود انسان را غافل کرده، از حضرت او دور می‌کنند.» (شهبازی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۸)

رنج، جذابیت‌های دنیوی را در چشم ما بی‌رنگ می‌کند و چشمی دیگر به ما می‌بخشد که لذات حقیقی عالم را ببینیم.

«بگذر از مستی و مستی‌بخش باش زین تلون نقل کن در استواش»

(م. ۶، ۶۳۰)

تمثیل مولانا در این مورد، داروهای تلخ و تیزی است که دباغان به خورد پوست می‌دهند، تا گندیده و بدبو نشود و نرم و لطیف و مقاوم باقی بماند.

«آدمی را پوست نامدبوغ دان از رطوبت‌ها شده زشت و گران

تلخ و تیز و مالش بسیار ده تا شود پاک و لطیف و با فره»

(م. ۴، ۱۰۴-۱۰۵)

۳- رنج، غفلت‌زداست و از طغیان بشر بر اثر غنا جلوگیری می‌کند. تمثیلی که مولانا برای این موضوع به کار برده چنین است که اگر بر سر پیل نکوبند، خواب و خیال هندوستان چنان او را از خود بی‌خود می‌کند که سر به شورش و طغیان بر می‌دارد. انسان نیز در آسایش و توانگری، یاغی و طاغی می‌شود؛ از این رو، خداوند با رنج‌ها و دردها صولت او را در هم می‌شکند و روح فروتنی و افتادگی را در جانش شکوفا می‌سازد (شهبازی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۹).

«زبانک انسان در غنا طاعنی شود همچو پیل خواب‌بین یاغی شود
پیل چون در خواب بیند هند را پیلبان را نشنود آرد دغا»

(م. ۳، ۴۲۰۰-۴۲۰۱)

۴- رنج آدمی را برای رویارویی با مرگ آماده می‌کند. از نگاه مولوی، هر رنجی پاره‌ای از مرگ است؛ مرگ یک کلیت است که از مجموعه‌ای از رنج‌ها و دردها تشکیل شده است. کسی که بتواند در مقابل رنج‌های کوچک و بزرگی که در زندگی وجود دارد، مقاومت کند و آن‌ها را به شیوه‌ای مطلوب پشت سر بگذارد، اندک اندک آمادگی رویارویی با مرگ را پیدا می‌کند و می‌تواند خوش و خرم مرگ را در آغوش کشد. در حقیقت، هر رنجی رسول مرگ است و عاقلان هیچ گاه از پیامبر مرگ رو بر نمی‌گردانند. به اعتقاد مولوی، جز از ره‌گذر دریای خون - یعنی تحمّل سختی‌ها و دشواری‌ها - نمی‌توان به مقام امن رسید (شهبازی، ۱۳۸۶، ص ۱۸۰).

«عارفان زانند دایم آمون که گذر کردند از دریای خون»

(م. ۶، ۴۳۶۵)

بیماری‌ها، بانگ هشدار برای مرگ هستند تا از آن غفلت نکنیم. مرگ‌اندیشی موجب رهایی از دل‌بستگی به لذات ناپایدار دنیوی می‌شود و ما را از بند حرص می‌رهاند.

«دان که هر رنجی ز مردن، پاره‌ای است جزو مرگ از خود بران، گر چاره‌ای است
چون ز جزو مرگ، نتوانی گریخت دان که کلش بر سرت خواهند ریخت»

(م. ۱، ۲۲۹۸-۲۲۹۹)

۵- رنج، از ملالت آدمی جلوگیری می‌کند. تمثیلی که مولانا در این مورد به کار می‌برد، مانند هرس کردن شاخه درختان است که موجب شکوفایی مجدد و طراوت و تازگی آن‌ها می‌شود. رنج‌های زندگی نیز با ما همین کار را می‌کنند و روحمان را جلا می‌بخشند.

«درد، داروی کهن را نو کند درد، هر شاخ ملولی خو کند

کیمیای نو کننده، دردهاست کو ملولی آن طرف که درد خاست؟

هین مزن تو از ملولی، آه سرد درد جو و درد جو درد، درد»

(م. ۶، ۴۳۰۲-۴۳۰۴)

۶- رنج‌های مجازی به اعتلای روح انسان کمک می‌کنند. گنج‌های معنوی زیر عمارت دنیا پنهان شده‌اند، پس در ویرانی این عمارت، نباید تردید و تأمل داشته باشیم.

«گنج زیر خانه است و چاره نیست از خرابی خانه مندیش و مه‌ایست
که هزاران خانه از یک نقد گنج توان عمارت کرد بی تکلیف و رنج
عاقبت این خانه خود ویران شود گنج از زیرش یقین عریان شود»
(م. ۴، ۲۵۴۰-۲۵۴۲)

چند مورد از تمثیل‌هایی که مولانا در بیان این مفهوم به کار برده، از این قرارند:
تمثیل اول: دُری که زیر ضربات سخت هاون شکسته و خرد می‌شود، در نهایت روشنی بخش چشم آدمی است.

«دُر اگر چه خرد و اشکسته شود
ای دُر از اشکست خود بر سر مزن
توتیای دیده خسته شود
کز شکستن روشنی خواهی شدن»
(م. ۴، ۳۴۱-۳۴۲)

تمثیل دوم: گندمی که در زیر خاک مدفون می‌شود، تحمل تاریکی و سرمای زیر خاک موجب رویش او و ارتقا به مرتبه بالاتری از هستی می‌شود. باز گندم را در آسیا می‌کوبند و در تنور داغ می‌پزند تا به نان تبدیل شود. می‌بینیم که گندم تا از مرحله گندمی به مرتبه جان و عقل آدمی برسد، باید از دشواری‌های فراوانی بگذرد؛ اما همین دشواری‌ها زمینه‌ساز تعالی و تکامل او هستند (نک: م. ۱، ۳۱۷۰-۳۱۷۲).

تمثیل سوم: نخودی که در دیگ جوشان است، در شرایط سخت و رنج‌باری قرار دارد؛ اما همه این‌ها موجب آن می‌شود که عزت و اعتلا یافته و با جان آدمی درآمیزد.

«ای نخود می‌جوش اندر ابتلا تا نه هستی و نه خود ماند تو را»
(م. ۳، ۴۱۷۷)

عروج انسان از مرحله جمادی به مرتبه انسانی، مستلزم تجربه مرگی تلخ و رنج‌بار در هر مرتبه است؛ اما هر مرگی، توکدی دوباره در پی دارد؛ آن هم در مرتبه‌ای عالی‌تر از عالم هستی. این مرگ و زایش نیز همواره با رنج همراه است، اما رنجی که عظیم‌ترین گنج هستی را در دل دارد. کمال یافتن مستلزم تحوّل است و تحوّل نیز

همواره رنج‌آفرین و دردزاست؛ پس انسانی که در اندیشه کمال است باید رنج این تحوّل را تحمل کند.

«درد خیزد زین چنین دیدن، درون
تا نگیرد مادران را درد زه
درد، او را از حجاب آرد برون
این امانت در دل و دل، حامله ست
طفل در زادن نیابد هیچ ره
این نصیحت‌ها مثال قابله ست
قابله گوید که زن را درد نیست
درد باید، درد کودک را رهی ست»

(م. ۲، ۲۵۱۷-۲۵۲۰)

«پس بدان این اصل را ای اصل جو! هر که را درد است، او برده‌ست بو»

(م. ۱، ۶۲۸)

۷- با ابتلا و رنج، جان انسان محک می‌خورد و غلّ و غش‌های وجودش آشکار می‌شود؛ مانند صیقلی خوردن سنگ که او را تبدیل به آینه می‌کند، جفاهای دنیوی نیز جان مؤمن را صیقلی می‌بخشند.

«حقّ تعالی گرم و سرد و رنج درد
خوف و جوع و نقص اموال و بدن
بر تن ما می‌نهد ای شیرمرد
جمله بهر نقد جان ظاهر شدن»

(م. ۲، ۲۲۶۸-۲۲۶۹)

۸- رنج، انسان را مورد توجه خدا و اولیای او قرار می‌دهد. مولانا طی حکایتی بیان می‌کند که شخصی بیمار شد و پیامبر(ص) به عیادت او رفت. شخص، از این‌که بیماری او سبب این ملاقات شده است، شکرگزار شد.

«زنده شد او چون پیامبر را بدید
گفت بیماری مرا این بخت داد
گویا آن دم مر او را آفرید
تا مرا صحت رسید و عافیت
کآمد این سلطان بر من بامداد
از قدوم این شه بی حاشیت»

(م. ۲، ۲۲۵۴-۲۲۵۶)

۹- رنج‌های دنیا به تضرّع می‌انجامند و این تضرّع، سبب‌ساز جوشش دریای رحمت خداوندی می‌شود. برای رسیدن به مغز هر چیزی باید پوست آن را شکست یا خراشید؛ رحمت الهی نیز همچون گنجی است که پس از رنجش‌های ما به دست می‌آید.

«رنج گنج آمد که رحمت‌ها دروست مغز تازه شد چو بخراشید پوست»
(م. ۲، ۲۲۶۱)

«چون گرانی‌ها اساس راحت است تلخ‌ها هم پیشوای نعمت است»
(م. ۲، ۱۸۳۶)

«چون بگریانم بجوشد رحمتم آن فروشنده بنوشد نعمتم»
(م. ۲، ۳۷۵)

بنا بر آنچه گفته آمد، رنج‌های مجازی را حتی می‌توان نشانی از عنایت الهی و نشانی از محبت حضرتش دانست.

«پس مادام که در خود دردی و پشیمانی می‌بینی، دلیل عنایت و دوستی حق است.» (مولوی، ۱۳۷۸، ص ۱۹)

به همین سبب است که «برای مؤمن، هیچ امری شر نیست؛ چه رنج باشد و چه خوشی. نگاه مؤمنانه هر چه می‌بیند تماماً لطف اندر لطف است» (کریمی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۰).

۱-۶. توصیه‌هایی در مواجهه با انواع رنج

توصیه در برابر رنج حقیقی بنیادین: توصیه مولانا در برابر این رنج، قدم نهادن در راه سلوک و طریقت است. صبر کردن بر فراق حضرت حق، نه ممکن است و نه جایز؛ بلکه مهم‌ترین توصیه مولانا، بی‌صبری در برابر این رنج است. در حالی که معمولاً انسان‌ها به اشتباه عمل می‌کنند و در برابر رنج‌های ناچیز دنیوی بی‌صبری می‌کنند، اما از رنج حقیقی غافل‌اند.

«ای که صبرت نیست از دنیای دون چونت صبرست از خدا؟ ای دوست، چون؟
چون که صبرت نیست زین آب سیاه چون صبوری داری از چشمه اله؟»
(م. ۴، ۳۲۱۲-۳۲۱۳)

«بهر هر محنت چو خود را می‌کشند اصل محنت‌هاست این چو نش کشند؟»
(م. ۵، ۳۵۴۱)

توصیه در برابر رنج‌های حقیقی ثانوی: با این رنج‌ها باید به مبارزه پرداخت. راه این مبارزه از این مسیرها می‌گذرد: مبارزه با جهل و معرفت‌اندوزی؛ چشم‌پوشی از جاذبه‌های دل‌فریب دنیوی و دل‌ن بستن به ظواهر زندگی؛ طلب بصیرت از خداوند؛

طالب بی‌قرار شدن؛ و استغفار از گناهان. این است توصیه مولانا در رویارویی با غم‌ها و رنج‌هایی که ریشه در گناه (مستی از هستی) دارند.

«پس بدان رنجت نتیجه زلّتی ست آفت این ضربتت از شهوتی ست
گر ندانی آن گنه را ز اعتبار زود زاری کن طلب کن اغتفار
سجده کن صد بار می‌گوی ای خدا نیست این غم غیر در خورد و سزا»

(م. ۵، ۳۹۸۸-۳۹۹۰)

توصیه‌ها در برابر رنج‌های مجازی: در مقابل این رنج‌ها که لطف‌های پنهان الهی هستند، باید توکل به عنایت الهی داشت؛ با تغییر نگاه و توجه به باطن و آثار مثبتشان، آن‌را مطلوب ببینیم؛ بر بلا یا و مصیبت‌ها باید صبر کرد؛ با توسل به درمان عشق و ایمان، تحمل این رنج‌ها بسیار آسان می‌شود و چه بسا گوارا شوند و موجب یک شادمانی حقیقی در مؤمن گردند.^۴

«آمن است از فوت و از یاغی که او می‌شناسد قهر شه را بر عدو
لاجرم نشتايد و ساکن بود از فوات حظ خود آمن بود
بس تانی دارد و صبر و شکيب چشم‌سیر و مؤثرست و پاک‌جیب»

(م. ۵، ۵۵-۵۸)

مولانا به سختی آزمون‌های الهی وقوف دارد و معتقد است که باید عاشقانه و قماربازانه به پیش‌واز این رنج‌ها رفت؛ چرا که وصال معشوق، جز از این طریق میسر نخواهد بود و این تنها راهی است که ما را به مقصود می‌رساند. خطر کردن و در سیل تند افتادن، غرقه دریا شدن و بر قضای عشق دل نهادن، پیشه عاشق حقیقی است. چنین فردی به هیچ عنوان طالب قرار و آرام و، به تعبیر دیگر، راحتی در دنیا نیست؛ بلکه برعکس، طالب بی‌قرار است و رنج و بلا را نشانه موهبت الهی دانسته و از آن استقبال می‌کند؛ زیرا می‌داند که تنها راه وصال معشوق، از همین مسیر صعب و بلاخیز می‌گذرد.

محک وادی عشق، رنج و بلاست. به همین سبب، از همان آغاز، عاشق مورد آزمون‌های گوناگونی قرار می‌گیرد و البته همین رنج و بلاست که جان او را صفا می‌بخشد و لایق دیدار معشوق می‌کند. مولانا، در این باب از تمثیل متداولی بهره

می‌گیرد؛ عاشق مانند آن پروانه‌ای است که از افروختن در آتش پروایی ندارد و وصال معشوق را به قیمت جان خویش خریدار است.

«عشق از اول، چرا خونی بود؟ تا گریزد آن که بیرونی بود»

(م. ۳، ۴۷۵۱)

«خام را جز آتشِ هجر و فراق کی پزد؟ کی وارهاوند از نفاق؟»

(م. ۱، ۳۰۵۸)

عشق، از آغاز آن‌چنان بر عاشق رنج می‌بارد که گویی قصد کشتن او را دارد، و بلکه می‌کشد؛ اما در پس این مرگ است که او حیات و سلطنت و عزت جاودانه و حقیقی می‌یابد. تمثیلی که مولانا در این مورد به کار می‌برد، قصابی است که میش خود را قربانی کرده، اما این کشتن از سر نفرت و به قصد کشتن نیست که انجام می‌گیرد و نشانه این امر آن است که پس از کشتن، او را با خود می‌برد، و حتی از نفس خود در او می‌دمد. چنین مرگی عین حیات‌بخشی است.

«نه که قصاب به خنجر چو سر میش ببرد نهلد کشته خود را گشود آن گاه کشاندا؟

چو دم میش نماند ز دم خود کندش پُر تو بینی دم یزدان به کجاهات رساندا؟

به مثل گفتم این را و اگر نه کرم او نکشد هیچ کسی را و ز کشتن برهاند»

(مولوی، ۱۳۸۱، غزل ۷۶۵)

عاشق، رنج و بلایی را که از معشوق برسد، نشانه توجّه، محبت و میل محبوب به خویش می‌داند و از این رو، طالب و جویای این گونه رنج‌هاست.

«جفا با دوست کنند و کسی که پیوند محبت ندارد، نسبت بدو هرگز جفا

ندارند؛ پس جفا نشانه اختصاص و مزید تعلق است و عاشق، همواره جویای آن

است که به چشم عنایت و اختصاص در وی نگرند. بنابراین از قطع جفا که

علامت عدم امتیاز است، اندوهگین و رنجور می‌شود.»

(فروزان‌فر، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۶۱۹)

مولانا، رنج را لازمه بهره‌مندی از دولت ایمان می‌داند. رنج، راه وصول به حقیقت

است. این رنج و محنت‌ها برای کسانی که در بدایت طریق ایمان‌اند، از آن روست که از

تن و نفس، اندک اندک مجرد شوند و مستعد عالم غیب شوند (کمپانی زارع، ۱۳۹۰، ص ۲۰۵). از نظر مولانا، کسانی که نازک طبع و شیشه‌جان هستند نمی‌توانند اظهار عشق و ایمان خالصانه نسبت به خداوند داشته باشند؛ چرا که عشق و ایمان واقعی، جانبازی می‌طلبد و هر کسی نمی‌تواند مرد این راه باشد.

«تو به یک خواری گریزانی ز عشق تو بجز نامی چه می‌دانی ز عشق
عشق را صد ناز و استکبار هست عشق با صد ناز می‌آید بدست
عشق چون وفا می‌ست و وفا می‌خرد در حریف بی‌وفا می‌نگردد»
(م. ۵، ۱۱۶۳-۱۱۶۵)

فرد مؤمن آن‌چنان تسلیم است که نه تنها در مقابل رنج‌ها و بلاها از خداوند دلیل نمی‌طلبد، بلکه در رنج و بلا نیز لذات حق را می‌چشد.

«من خلیل و قتم و او جبرئیل من نخواهم در بلا او را دلیل»
(م. ۴، ۲۹۷۳)

«در بلا هم می‌چشم لذات او مات اویم مات اویم مات او»
(م. ۲، ۲۶۵۱)

مولانا بر این باور است که خداوند، رنج و سختی را برای مؤمن لازم و واجب کرده است و مؤمن با رنج و سختی‌ای که می‌کشد، روز به روز قوی‌تر می‌شود و این رنج‌ها، موجب بالارفتن او می‌شود. او مؤمن را به حیوانی اَشْغَر نام تشبیه می‌کند که هر چه به آن چوب زنند، فربه‌تر و زیباتر می‌شود.

«نفس مؤمن اشغری آمد یقین که به زخم رنج زفت است و سمین
زین سبب بر انبیاء رنج و شکست از همه خلق جهان افزون‌ترست
تا ز جان‌ها جانشان شد زفت‌تر که ندیدند آن بلا قوم دگر»
(م. ۴، ۹۹-۱۰۱)

مولانا، ضمن حکایت جالبی که در پایان دفتر سوم و آغاز دفتر چهارم ذکر شده، به این نکته اشاره می‌کند که سبب‌ساز رنج‌های دنیوی خداوند است و این لطف اوست برای رسیدن ما به مقصود. بنابراین طبق همان اصل روش‌شناختی نعل باژگونه، باید این

رنج‌ها را لطف الهی دانست. حکایت از این قرار است که جوانی، عاشق زنی می‌شود و از هجران او بی‌دل و شوریده می‌گردد. سال‌ها در آتش فراق او می‌سوزد و از جست‌وجوی او دست برنمی‌دارد. شبی یک عَسَس به او شک می‌برد و او را دنبال می‌کند. جوان از بیم عسس فرار می‌کند و به باغی پناه می‌برد و به ناگاه در آن باغ، معشوق خویش را باز می‌یابد. جوان می‌بیند که آنچه در آغاز و به ظاهر مصیبت می‌نمود، در نهایت سبب‌ساز بزرگ‌ترین خیر او گردید. از این‌رو، بر آن عسس دعای خیر می‌خواند.

«گفت سازنده سبب را آن نفس	ای خدا تو رحمتی کن بر عسس
ناشناسا تو سبب‌ها کرده‌ای	از در دوزخ بهشتم برده‌ای
بهر آن کردی سبب این کار را	تا ندارم خوار من یک خار را
در شکست پای بخشد حقّ پری	هم ز قعر چاه بگشاید دری
تو مبین که بر درختی یا به چاه	تو مرا بین که منم مفتاح راه»

(م. ۳، ۴۸۰۴-۴۸۰۸)

به نظر مولانا، خداوند از طریق این سبب‌سازی‌ها به ما می‌آموزاند که رنج‌ها را به چشمی دیگر ببینیم و حتی یک خار را خوار نداریم. اگر به این بصیرت دست پیدا کنیم، خداوند را کلید گشایش همه مشکلات خواهیم دید و در مسیر ایمان، محکم‌تر گام خواهیم برداشت؛ زیرا خواهیم دانست که تمامی رنج‌های زندگی، برای تعالی انسان‌ها هستند.

«دُرّ اگرچه خرد و اشکسته شود	توتیای دیده خسته شود
ای دُر از اشکست خود بر سر مزن	کز شکستن روشنی خواهی شدن»

(م. ۴، ۳۴۱-۳۴۲)

نتیجه‌گیری

مولانا رنج‌های بشری را به دو دسته حقیقی و مجازی تقسیم می‌کند. بنیادی‌ترین رنج آدمی، فراق از معشوق ازلی است. در مرتبه بعد، رنج‌های حقیقی ثانوی قرار دارند. ریشه این نوع رنج‌ها، در غفلت آدمی از خودشناسی است که خود، به بروز رنج‌های بی‌شمار دیگری منجر می‌شود. این غفلت، به بیان مولانا، به مستی از هستی کشیده

می‌شود که خود سرچشمه جوشش رنج‌های دیگر است. نگاه مولانا در مورد رنج‌های مجازی چنین است که این‌ها نعل‌هایی باژگونه هستند و لطف الهی است که در این جامه بر ما عرضه می‌شود. تمامی این رنج‌ها - لطف‌های قهرنما - موجب اعتلای نفس انسان، تزکیه و تهذیب نفس و وصول آدمی به معشوق الهی خواهند شد. توصیه در قبال این نوع رنج‌ها این است که نگاه‌مان را عوض کنیم و از طریق توجه به غایات مبارک این رنج‌ها - که آن‌ها را ارزشمند می‌سازد - درصدد تحمل، بردباری و صبری‌پیشگی در برابر آن‌ها باشیم. چنین رویکردی از طریق «توجیه غایت‌شناختی رنج‌ها»، در حل مسئله شرور نیز به ما کمک خواهد کرد.

یادداشت‌ها

۱. در این بحث، عارفان به احادیثی منقول از نبی اکرم (ص) استناد کرده‌اند، که سه مورد از مهم‌ترین احادیث - که فحوای آن در سخنان مولانا نیز آمده - از این قرارند: حدیث یک: «إِنَّ اللَّهَ يُجَرِّبُ الْمُؤْمِنِينَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يُجَرِّبُ أَحَدَكُمْ الذَّهَبَ بِالنَّارِ: همچنان که زر را آزمایش کنند به بوته آتش، خداوند مؤمن را آزمایش کند به بلا» (همدانی، ۱۳۷۳، ص ۲۴۴). این حدیث، در منابع اصلی به این صورت ذکر شده است: «لَا تَفْرَحُ بِالْغِنَاءِ وَالرِّخَاءِ وَلَا تَعْتَمُّ بِالْفَقْرِ وَالْبَلَاءِ فَإِنَّ الذَّهَبَ يُجَرَّبُ بِالنَّارِ وَالْمُؤْمِنَ يُجَرَّبُ بِالْبَلَاءِ» (آمدی، ۱۴۰۷، ص ۷۶۲). مولانا، در برخی ابیات «مثنوی» به این حدیث نظر داشته است:

«نی نشان دوستی شد سرخوشی در بلا و آفت و محنت کشی»
دوست همچون زر بلا چون آتش است زر خالص در دل آتش خوش است»

(م. ۲، ۱۴۵۹-۱۴۶۰)

حدیث دو: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأُمَّةُ فَأَلْأَمَلُ سَخَتْ تَرِينَ بِلَاهَا بَرِ بِيغْمِرَانَ بُوْد، پس دوستان خدای را پس آن کسانی را که بدیشان نزدیک‌تر باشند» (محمدی ری‌شهری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۵۶۸، حدیث ۱۸۹۸؛ کلینی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۵۲). شمس تبریزی در این باره گفته است: «هر که را دوست دارم جفا پیش آرم، اگر آن را قبول کرد، من خود همچنین گلوله از آن او باشم» (تبریزی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۱۹)؛ «هر که را دوست داریم با او جفا کنیم، اندک زلفت او را صد هزار مکافات کنیم» (تبریزی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۶۱). به نظر می‌رسد که در ابیات ذیل نیز مولانا به حدیث مذکور نظر داشته است:

«زان بلاها بر عزیزان بیش بود کان تجمُّش یار با خوبان فزود»

(م. ۶، ۱۱۰۸)

«زین سبب بر انبیا رنج و شکست از همه خلق جهان افزون‌ترست»

(م. ۴، ۱۰۰)

حدیث سه: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا ابْتَلَاهُ وَإِذَا أَحَبَّهُ الْحُبُّ الْبَالِغَ افْتَنَاهُ فَقَالُوا وَمَا مَعْنَى الْإِفْتِنَاءِ قَالَ لَا يَتْرُكُ لَهُ مَالًا وَلَا وَلَدًا وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَتَعَهَّدُ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ بِالْبَلَاءِ كَمَا تَتَعَهَّدُ أُولَادَهُ وَوَلَدَهَا بِاللَّبَنِ وَأَنَّهُ لِيُحْمِيَ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ مِنَ الدُّنْيَا كَمَا يَحْمِي الطَّيِّبُ الْمَرِيضَ مِنَ الطَّعَامِ» (محمدی ری‌شهری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۵۷۸، حدیث ۱۹۴۹؛ دیلمی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۶): «چون خدای تعالی بنده‌ای را دوست دارد، او را آزمون کند به بلا، و چون بسیار دوست دارد، او را افتناء کند. گفتند: یا رسول الله! افتناء چه بود؟ گفت: آن‌که او را نه مال گذارد و نه فرزند» (نامقی، ۱۳۸۹، صص ۱۰۴-۱۰۵). به نظر می‌رسد که مولانا نیز در بیت زیر، به همین حدیث نظر داشته است:

«مبتلی چون دید تاویلات رنج بُرد بیند کی شود او مات رنج»

(م. ۵، ۱۹۹۳)

۲. در مورد انواع رنج از نگاه مولانا، تقسیم‌بندی‌های دیگری نیز ارائه شده است. از جمله تقسیم رنج‌ها به مذموم و مطلوب (نک: لاجوردی و ابراهیمی، ۱۳۸۸، صص ۵۶-۵۷). تحقیقی نیز دربارهٔ کاربردهای مفهومی متفاوت مولانا از واژه‌های «درد» و «رنج» انجام شده است (نک: بزرگ‌بیگدلی و دیگران، ۱۳۸۸، ص ۳۱).
۳. آقای ایرج شهبازی مقاله‌ای با عنوان «رنج از نگاه مولانا» نگاشته است که تمرکز آن بیشتر بر آثار نیکوی رنج است (شهبازی، ۱۳۸۶، صص ۱۷۸-۱۸۲). خانم سودابه کریمی نیز در کتاب «بانگ آب»، به شش جهت در کلام مولانا برای مطلوب دیدن درد و رنج اشاره کرده است (کریمی، ۱۳۸۴، صص ۱۰۴-۱۰۸). در این نوشته، از هر دو مطلب بهره برده‌ایم.
۴. همچنین برای مطالعهٔ بیشتر درخصوص توصیه‌های مولانا دربارهٔ این نوع از رنج نک: (بزرگ‌بیگدلی و ...، ۱۳۸۸، صص ۴۴-۵۷)

کتابنامه

قرآن کریم.

آمدی، عبدالواحد (۱۴۰۷ق)، غرر الحکم و درر الکلم: مجموعه من کلمات و حکم الامام علی (ع)، صحیح و اشرف علی طباعته حسین الاعلمی، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات. افلاکی، شمس‌الدین (۱۳۷۵ش)، مناقب العارفین، تصحیح تحسین یازیجی، تهران: دنیای کتاب. بزرگ‌بیگدلی، سعید و دیگران (۱۳۸۸ش)، «بررسی و تحلیل درد و رنج‌های بشری در اندیشهٔ مولوی»، فصل‌نامهٔ ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال ۵، ش ۱۷.

- تبریزی، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۷ش)، مقالات شمس، تصحیح و تعلیق محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی، ج ۲.
- دادبه، اصغر (بی‌تا)، فرهنگ اصطلاحات کلامی، در دست انتشار.
- دیلمی، حسن بن محمد (۱۳۶۲ش)، ارشاد القلوب الی الصواب، ترجمه عبدالحسین رضایی، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران: اسلامیه، ج ۱.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۲ش)، نردبان شکسته: شرح توصیفی و تحلیلی دفتر اول و دوم مثنوی، تهران: سخن.
- شهبازی، ایرج (۱۳۸۶ش)، «رنج از نگاه مولانا»، پژوهش‌نامه فرهنگ و ادب، سال ۳، ش ۴.
- علی‌زمانی، امیرعباس؛ خلیلی، اکرم (۱۳۹۰ش)، «تئودیسه پرورش روح جان‌هیک»، پژوهش‌نامه فلسفه دین (نامه حکمت)، سال ۹، ش ۲.
- فروزان‌فر، بدیع‌الزمان (۱۳۷۳ش)، شرح مثنوی شریف، تهران: زوار، ج ۱.
- کریمی، سودابه (۱۳۸۴ش)، بانگ آب: دریچه‌ای به جهان‌نگری مولانا، تهران: شور.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۸ش)، الکافی، تحقیق علی‌اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج ۲.
- کمپانی زارع، مهدی (۱۳۹۰ش)، مولانا و مسائل وجودی انسان، تهران: نگاه معاصر.
- لاجوردی، فاطمه؛ ابراهیمی، زینب (۱۳۸۸ش)، «مفهوم رنج از دیدگاه مولوی»، نیمسال‌نامه پژوهش‌نامه ادیان، سال ۳، ش ۵.
- محمدی ری‌شهری، محمد (۱۳۷۷)، میزان الحکمه، ترجمه حمیدرضا شیخی، قم: دارالحدیث، ج ۲، ۸، ۱۲.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۸ش)، «درد و رنج‌های بشری در نگاه مولوی و سورن کرکگور»، بررسی تطبیقی نگاه مولوی و متفکران ملل دیگر به درد و رنج‌های بشری، به کوشش مصطفی گرجی، تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۵ش)، مثنوی معنوی، تصحیح و پیش‌گفتار عبدالکریم سروش، تهران: علمی و فرهنگی.
- همو (۱۳۷۸ش)، فیه ما فیه: مقالات مولانا، تصحیح بدیع‌الزمان فروزان‌فر، تهران: نامک.
- همو (۱۳۸۱ش)، دیوان جامع شمس تبریزی، مقدمه و تصحیح بدیع‌الزمان فروزان‌فر، تهران: فردوس.
- نامقی، احمد بن ابوالحسن جام (ژنده پیل) (۱۳۸۹ش)، سراج السائرین، تصحیح و توضیح حسن نصیری جامی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

هاشمی نژاد، قاسم (۱۳۸۶ش)، کتاب ایوب: منظومه آلام ایوب و محنت‌های او از عهد عتیق، تهران: هرمس.

همائی، جلال‌الدین (۱۳۷۶ش)، مولوی چه می‌گوید؟، تهران: مؤسسه نشر هُما، ج ۱.
همدانی، ابوالمعالی عبدالله بن محمد (عین القضاة) (۱۳۷۳ش)، تمهیدات، مقدمه و تصحیح
عفیف عسیران، تهران: منوچهری.

Eliade, Mircea (1987), *the Encyclopedia of Religion*, New York: Macmillan Publishing, Vol.14.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی